**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020718**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

ما در واقع وضع تعیینی را عرض کردیم یک نوع بناگذاری درونی است. بناگذاری البته برای این که به هدفش که نشانه سازی لفظ برای معنا هست برسد باید به مرحلۀ ابراز در بیاید. این ابرازش می‌تواند با یک جملۀ انشائیه مثل سمّیتُ ابنی زیدا باشد، یا با استعمال باشد، و در واقع استعمال مرحلۀ ابراز آن بناگذاری قلبی هست و سایر مراحل این پدیده مثل همین که عرض کردم چون افراد پیروی می‌کنند از این واضع در این بناگذاری و استعمالاتشان را در مسیر این بناگذاری قرار می‌دهند آن منشأ می‌شود که این لفظ نشانه‌ای برای آن معنا باشد. مرحوم آخوند، بحث‌های متنوعی آقای صدر اینجا طرح کردند به هیچ یک از آن بحث‌ها دربارۀ وضع استعمالی نمی‌پردازم فقط یک قطعۀ کوچکی از آن بحث را باز می‌کنم، بحثی که مرحوم آخوند مطرح کردند که استعمال که به داعی وضع تحقق پیدا کند نه استعمال حقیقی است و نه استعمال مجازی. استعمال حقیقی نیست به دلیل این که در موضوع له نیست، هنوز وضعی صورت نگرفته که استعمال در موضوع له باشد. مجازی نیست آن این است که رابطۀ استعمال حقیقی و استعمال مجازی از باب عدم و ملکه است، استعمال لفظ در غیر موضوع له از این باب که موضوع له‌ای داریم و در غیر موضوع له به کار می‌بریم این استعمال مجازی است، و از باب سالبه به انتفاء موضوع استعمال لفظ در چیزی که هنوز موضوع له نشده آن بهش نمی‌گویند، استعمال در غیر موضوع له با وجودی که این می‌توانسته در موضوع له استعمال بشود، رابطۀ بین استعمال حقیقی و استعمال مجازی عدم و ملکه است، بنابراین استعمال مجازی هم نیست.

خب مرحوم آخوند می‌فرمایند که، حالا یا به این تعبیر بگویید استعمال مجازی نیست یا به تعبیر دیگر بگویید در استعمال مجازی علاقه بین معنای حقیقی و معنای مستعمل فیه شرط است و خب وقتی معنای حقیقی نداریم علاقه هم طبیعتا وجود ندارد، بنابراین استعمال مجازی نیست. حالا به هر بیانی که بگوییم گویا مرحوم آخوند بیشتر ناظر به این جهت دوم هست، ایشان می‌گویند که مانعی ندارد، فوقش این است که در واقع ما در صحت استعمال علاقه را شرط نمی‌دانیم همین که طبع انسان قبول کند همین مقدار کفایت می‌کند بنابراین مشکلی در مسئله نیست. اینجا مرحوم شهید صدر یعنی اصل قضیه این نکته هست که در لابلای فرمایش شهید صدر هم اشاره شده ولی خیلی روشن نیست، این اشکال به نظر می‌رسد که محصَّلی ندارد چون حالا فرض کنید که و نیازی نیست به آن پاسخ مرحوم آخوند، خب فرض کنید این استعمال غلط، چی می‌شود؟ آیا با این استعمال غلط نمی‌تواند متکلم ابراز آن بنای قلبی‌اش را بکند؟ یعنی آن بنای قلبی‌اش را می‌تواند ابراز کند، یک موقعی می‌گویید شما حتما باید استعمال صحیح باشد صلاحیت آن ابراز بنای قلبی داشته باشد، نه یک قرینه‌ای بالأخره باید اقامه کند برای این که این لفظ را به داعی وضع به کار برده دیگر، این قرینه که هیچ وقت این مثلا بچه اسم ندارد از یک طرف، از یک طرف هم هیچ وقت من کلمۀ محمود را در مورد او به کار مثلا نبردم، الآن هم زمینه، زمینۀ اسم‌گذاری است یک جور نکات با همدیگر ضمیمه می‌شود، فهمیده می‌شود که من این که می‌گویم محمود را بده من بغل کنم در مقام این هست که بگویم من اسم او را محمود گذاشته‌ام و قرینه برای این که این استعمال تحقیق الوضعی که باید باشد، همین مقدار کافی هست برای این که این لفظ صلاحیت بر ابراز آن بنای قلبی درونی را هم داشته باشد، حالا غلط باشد، درست باشد آن دخالتی ندارد غلط بودن و درست بودن در این چیزی که ما داریم یعنی آن هدفی که ما داریم. شهید صدر یک پاسخ دیگری مطرح می‌کنند آن این است که نه اصلا این استعمال حقیقی است، چون همین مقدار که در کنار این استعمال وضع تحقق پیدا می‌کند از جهت زمانی وضع تحقق پیدا می‌کند کافی است، لازم نیست در قبل از استعمال وضع تحقق پیدا کرده باشد تا ما بگوییم این استعمال، استعمال حقیقی است. خب ببینیم این مطلبی که ایشان تعبیر می‌کند ما تعریفی که بر استعمال حقیقی داریم، استعمال اللفظ فی الموضوع له، این مراد چی است؟ اوّلا این ترکیبات به طور کلی یک تعبیر آقایان دارند می‌گویند تعلیق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیة و وقتی می‌گوییم استعمال اللفظ فی الموضوع له یعنی استعمالی که ناشی از موضوع له بودن هست، موضوع له بودن علت این استعمال شده، این را می‌گویند استعمال حقیقی، حالا غیر از آن قاعدۀ کلی ما برای فهم یک سری واژه‌ها و اینها ویژگی‌های مورد را باید بسنجیم، چرا آمدند استعمال حقیقی و استعمال مجازی را دو جور استعمال کردند از هم جدا کردند، یعنی یک تفاوت‌های بین اینها بوده، یعنی یک استعمالی هست که برای دلالت لفظ بر معنا، دلالت مستقیم، دلالت لفظ به تنهایی بر معنا به کار می‌رود، گاهی اوقات دلالت لفظ بر معنا به مدد قرینه است، یعنی استعمال حقیقی، استعمالی هست که ناشی از وضع است، استعمال مجازی ناشی از وضع تنها نیست، وضع به علاوۀ قرینه با همدیگر این استعمال را ایجاد کرده. چون دیدند استعمالات با همدیگر فرق دارد دو تا اسم برایش گذاشتند، یعنی این اسم‌گذاری استعمال حقیقی، استعمال مجازی به تبع تفاوتی بوده که این دو تا پدیده با هم داشتند و تفاوت این دو تا پدیده در این هست که یکی‌‌شان دلالتشان معلول مستقیم وضع است و لفظ به تنهایی دال هست، نیاز به قرینه ندارد، یکی‌شان وضع مستقیم نیست نیاز به قرینه دارد و اینها. حالا شما یک جایی که در کنار این استعمال یک وضعی هم تحقق پیدا کرده، وضعی که هیچ ارتباطی هم با این استعمال ندارد، او که ربطی به این نام‌گذاری استعمال به استعمال حقیقی و مجازی ندارد. در واقع علاوه بر اینکه یعنی خلاصۀ کلام علاوه بر این که به‌طور کلی در اینجور ترکیبات نوعا ظهور در این دارد که آن موضوع له بودن منشاء این استعمال است در خصوص مورد هم ویژگی‌های مورد کاملا روشن می‌کند که تفکیک استعمال حقیقی از استعمال مجازی به این تقسیم‌بندی استعمال به این دو قسم به خاطر این هست که گاهی اوقات آن وضع مباشرتا و من دون نیازٍ به قرینةٍ خارجیةٍ او داخلیة دال بر آن معنا هست. گاهی اوقات نه، نیاز به قرینه دارد، بنابراین آن چیزی که اصلا ربطی به آن وضع ندارد، حالا چه مستقیم، چه غیر مستقیم آن خارج از مَقسَم هست، نه وضع حقیقی است، نه استعمال حقیقی است نه استعمال مجازی است، مرحوم آخوند مطلبش درست هم هست، ولی عرض کردم اصل این مطلب که حالا ثم ماذا؟ آخرش چی؟ استعمال می‌شود غلط دیگر، خب غلط مگر استعمال غلط نمی‌تواند وسیلۀ ابراز یک بنای قلبی باشد، حالا شما مثلا یک صیغه‌ای می‌خواهید انشاء کنید، صیغه‌ای انشاء کنید، با یک لفظ غلط که عرفا هم غلط است آن صیغه را انشاء می‌کنید، ابراز نکردید؟ ابراز کردید دیگر. حالا حکم شرعی برش مترتب می‌شود یا نمی‌شود آن یک بحث دیگر است، در بحث چیز همین مطلب مطرح است، نکاح و صیغ عقود که آیا حتما باید صیغه صحیح باشد عرفا یا غلط، آنجاها یک بحث‌های دیگر هست، یعنی آنجا هم مشکل مشکل این هست که ممکن است عقلا یا شرع برای تحقق علقۀ زوجیت صحیح بودن صیغه را شرط بدانند. حالا آن هم مورد بحث است، بعضی‌ها می‌گویند نه لازم نیست صحیح باشد، امثال اینها. همین که من مراد خودم را برسانم ولو به قرینۀ مُفهِمِه، باید مُفهِم باشد، اگر یک لفظی را در یک چیز غلط به کار بردم ولی قرینه‌ای به کار بردم که این لفظ جنبۀ افهامی‌اش را پیدا بکند، همین مقدار کافی است ولو غلط باشد. ولی حالا به فرض در آن بحث‌ها ما صحیح بودن صیغه را شرط بدانیم به خاطر این که یک اثر عقلایی یا یک اثر شرعی بر این صیغه بار می‌شود ممکن است این اثر شرعی بر صیغۀ صحیح بار شود، ولی در ما نحن فیه که اثر چیزی که نمی‌خواهیم بار کنیم، ما ابراز خارجی را می‌خواهیم تحقق ببخشیم که مقدمه بشود بر این که افرادی ازش پیروی کنند و با پیروی کردن افراد این لفظ نشانه بشود بر آن معنا. و این ولو لفظ استعمالش هم غلط باشد این پدیده تحقق پیدا می‌کند دیگر، غلط و درست بودن دخالت در این بحث ندارد. خب این بحث تمام.

شهید صدر اینجا یک بحثی را عنوان کردند تحت عنوان نظریة الاستعمال، ایشان می‌فرمایند که ما، البته ترتیب بحث ایشان با ترتیب بحث ما یک مقدار فرق دارد، ایشان می‌فرماید ما یک استعمال داریم یک دلالت داریم. استعمال یعنی گاهی اوقات ما لفظی را برای رساندن معنا به کار می‌گیریم این دو حیثیت دارد، یک حیثیتش مرتبط با مستعمِل است، به کارگیرندۀ این لفظ هست، به آن استعمال می‌گویند. یک نکتۀ دیگری مربوط به مخاطب هست به آن دلالت می‌گویند، یا به تعبیر دقیق‌تر دلالت رابطۀ این لفظ هست و مخاطب، در واقع این. البته این تعریفی که ایشان برای دلالت می‌کنند در واقع به یک معنا ناشی از آن تصویری هست که ایشان از دلالت وضعیه و اینها دارند که دلالت تصوریه است و الا اگر کسی دلالت را از سنخ تصدیقیه بگیرد در آن دلالت هم مستعمِل نقش پیدا می‌کند. حالا به هر نحوی هست، انحائی که هست. حالا آن را ما بعدا بحث می‌کنیم که دلالت به چه شکل هست. آقای صدر ابتدا دلالت را بحث کرده بعد وارد بحث استعمال شده، دلالت را هم بیشتر از زاویۀ دید این که آیا دلالت تابع ارادۀ متکلم هست، تابع ارادۀ متکلم نیست را از آن زاویه بحث کرده که ما بعدا بحث خواهیم کرد. ایشان می‌فرمایند که در مورد استعمال، در توضیح حقیقت استعمال ایشان می‌گویند ما سه جور اراده داریم. یک ارادۀ استعمالیه داریم، یک ارادۀ تفهیمیه داریم، یک ارادۀ جدیه داریم. ایشان می‌گویند وقتی شما لفظ را به کار می‌برید ولو در مقام افهام معنایی هم نباشید، همین لفظ را بدون به کار بردن این ارادۀ استعمالی شکل می‌گیرد. ارادۀ استعمالی تابع این که من بخواهم مطلبی را به مخاطب منتقل کنم نیست. آن وقت این اراده به چه معناست؟ ایشان می‌گوید ارادۀ استعمالیه یعنی من تکلم به لفظی را اراده کرده‌ام که این لفظ دال بر یک معنایی هست، ولو من اراده‌اش هم نکردم، این لفظ بالأخره آن دلالت بر معنا دارد، همین که من ارادۀ تکلم به لفظ دال این را ایشان ارادۀ استعمالی معنا می‌کنند.

یک موقعی نه، بالاتر از این، قصد تفهیم یک معنایی از این لفظ دارم، می‌خواهم یک چیزی را از این به مخاطب تفهیم کنم، خب این هم دو مرحله. مرحلۀ سوم این که یک هدف‌های نوعیه‌ای از استعمال وجود دارد، گاهی اوقات من انگیزه‌ام بر استعمال تحقق آن هدف نوعیه است، مثلا در طلب، من وقتی دارم طلب می‌کنم یک اراده‌ای در نفس من ایجاد شده این منشأ شده که صیغۀ طلبیه را من به کار ببرم، گاهی اوقات استعمال لفظ طلبیه با آن طلب واقعی همراه هست گاهی اوقات همراه نیست. ارادۀ جدیه یعنی آن ارادۀ نوعا این لفظ برای تحقیق آن ایجاد شده. یا مثلا در اخبارات من ارادۀ تفهیم معنا به مخاطب دارم، می‌خواهم مطلبی به او آگاه کنم، ولی یک موقعی نه نمی‌خواهم او را به مطلبی آگاه کنم، شوخی دارم می‌کنم، هزل و امثال اینها و الا غرض این نیست که واقعا یک اعتقادی برای او ایجاد کنم. ولو اعتقاد به این که من معتقدم، لازم نیست اعتقاد خارج هم باشد اعتقاد به معتقد بودنم گاهی اوقات نیست، شوخی و اینها این شکلی است دیگر. یا مثلا در جملات استفهامیه ارادۀ جدی ممکن است بگوییم ارادۀ، نوعا استفهام حقیقی هست، ؟؟؟ فوقانی این استفهام استفهام حقیقی نیست بلکه انگیزه‌های دیگری در اینجا وجود دارد، این هم ارادۀ جدی هست. این تحلیلی که اینجا کردند و بعد بحث را ادامه دادند.

من اینجا چند مرحله می‌خواهیم توقف کنیم. یکی این که. بعد شهید صدر می‌گویند که آن دلالت یعنی در همان مرحلۀ اوّل که من لفظ را به کار می‌برم و لفظ دال بر معنا می‌شود آن دلالت استعمالیه همان دلالت وضعیه است، مراحل بعدی مراحل دیگری هست که نیازمند به دوال دیگری هست و الا اصل دلالت که مستقیما از وضع ناشی می‌شود دلالت استعمالیه به این معنا هست. ما اینجا چند مرحله بحث داریم، یکی این که آیا واقعا وضعی که صورت می‌گیرد برای، یعنی واضعین هدفشان از وضع چی است؟ هدفشان از وضع صرفا این هست که این لفظ معنایی را به ذهن مخاطب منتقل کند؟ ما قبلا این را اشاره کردیم که اگر هم ما این مطلب را در وضع‌های افرادی بپذیریم می‌گوییم وضع برای انتقال معنا هست در تصور معنا هست به ذهن، در جملات قضایای تامه، اسنادهای تام به آن شکل نیست که صرفا می‌خواهم یک تصوری را به مخاطب منتقل کنم، بلکه یک مرتبه‌ای از تصدیق اینجا وجود دارد. البته این تصدیقی که ما اینجا می‌خواهیم بگوییم آن قصد معنا را نمی‌خواهیم بگوییم می‌خواهم به مخاطب منتقل کنم، این را قبلا توضیح دادم. ما دلالت تصدیقیه دو جور ممکن است تحلیل بشود. یکی این که متکلم می‌خواهد قاصد بودن خودش را به مخاطب منتقل کند. یعنی یک ملازمه‌ای هست بین این که، مثلا بر مسلک تعهد، مسلک تعهد این هست که من متعهد می‌شوم فقط این لفظ را زمانی بیاورم که معنا را قصد کرده است. بنابراین از آوردن لفظ پی می‌بریم که معنا را قصد کرده، طرف ملازمۀ ما قصد المعنیٰ هست. نه ما به آن، بحث ما این هست، این دلالت تصدیقیه که می‌خواهیم بگوییم این نیست، بلکه دلالت تصدیقیه خود معنا است، ولی معنا دو سنخ داریم، معنا گاهی اوقات از سنخ تصورات هست، گاهی اوقات از سنخ تصدیقات هست، و تصدیق به هر حال یک عملیه‌ای هست که در ذهن متکلم شکل می‌گیرد. و متکلم می‌خواهد با این استعمالش مشابه تصدیقی که در ذهن خودش هست در ذهن مخاطب هم شکل بگیرد، تصدیقی که به نحو اندماجی به اصطلاح مقید به قصد گوینده است، این را من قبلا توضیح دادم، ببینید کسی که مثلا دارد دروغ می‌گوید، اصلا اعتقاد هم ندارد که مثلا زید عادل است، می‌آید زید عادل را به کار می‌برد، این زید عادل را که به کار می‌برد به هر حال یک نوع فرق است بین این که من کلمۀ زید را به کار ببرم، زید، عمرو درش صدق و کذب اصلا مطرح نیست در موردش، قضیۀ تصور، یعنی تصور صرف و تصدیق نیست. ولی جایی که من جملۀ زید عادل را به کار می‌برم، ولو دروغ به کار می‌برم، ولو مخاطب هم می‌داند من این را دروغی به کار بردم، به هر حال یک نوع قضیه‌ای در ذهن من شکل می‌گیرد، یعنی یک واژه‌ای که، حالا این، این حالا بعدا تکمیلش می‌کنم این بحث را.

**شاگرد:** تصور یا تصدیق که صدق و کذب ندارید. تصور یا تصدیق که صدق و کذب ندارد، مثلا می‌گویید زید عادل این یک قضیه است.

**استاد:** نه این تصور و تصدیق را نمی‌خواهم منتقل کنم، خود تصدیق را می‌خواهم منتقل کنم. تصور تصدیق یعنی این یک چیزی هست، یعنی به هر حال ما دو سنخ جمله داریم حالا این را بعدا در موردش دوباره توضیح می‌دهم، باشد این را بعدا بیشتر توضیح می‌دهم.

یک بحث، بحث این هست که آیا اصلا هدف وضع چیست؟ من می‌خواهم بگویم در جملات تصدیقیه یک نوع قصد گوینده دخالت دارد در، ولو به نحو اندماجی نه به نحو ملحوظ استقلالی، یعنی ما آن چیزی که قصد گوینده درش دخالت ندارد در تصورات است، یعنی بنابر غیر مسلک تعهد. ولی آن چیزی که در تصدیقات قصد گوینده ولو قصد اِخبار، قصد اخبار در خود آن معنا دخالت دارد، و فرق است بین وضع کلمات افرادی و وضع کل هیئت دال بر اسناد تام.

**شاگرد:** آن کسی که دارد تمرین خوانندگی می‌کند یک جمله را تکرار می‌کند هیچ قصدی هم ولو به نحو اندماجی ندارد

**استاد:** حالا صبر کنید. این یک نکته.

نکتۀ دوم این که اصلا آیا جایی که من لفظ را همینجوری به کار می‌برم، هیچگونه معنا اراده نمی‌کنم آن چیزی که ایشان به نام ارادۀ استعمالی قرار داده. به نظر می‌رسد این که من لفظ من یک معنایی دلالت بکند این هدف وضع نیست، هدف وضع این نیست که من این که آقای صدر این را مفروق عنه گرفته که ما باید وضع را به گونه‌ای معنا کنیم بتواند توجیه‌گر مواردی هست که من لفظ را بدون ارادۀ معنا به کار می‌برم، نه اینجور نیست، وضع غرضش تفهیم و تفاهم است، جایی که من لفظ را همینجوری به کار می‌برم بدون این که معنا اراده کنم، حالا چه لفظ مفرد، چه لفظ جمله، این، البته ما نمی‌خواهیم بگوییم تفهیم و تفاهم مخاطب بالفعل، ممکن است من در خلوت خودم دارم یک شعری را می‌خوانم، این هم استعمال است. استعمال اوّلا گاهی اوقات مخاطب خودم را مخاطب قرار می‌دهم، یعنی لفظ را به کار بردم برای این که، یعنی از یک جهت من متکلم هستم از یک جهت مخاطب هستم، لفظ را برای شنیدن خودم به کار می‌برم و همین مقدار کفایت می‌کند، علاوه بر این ممکن است ما بگوییم استعمال این هست که لفظ را به کار می‌برم برای این که این قضیۀ تعلیقیه شکل بگیرد که اگر مخاطبی باشد از این لفظ به معنایش پی ببرم، ولی لفظی را که من به کار می‌برم هیچ معنایی اراده نمی‌کنم، فرض کنید من به کار بردن این لفظ با لفظ مهمل هیچ فرقی ندارد، یعنی اینها هیچکدامشان هدف وضع نیستند، هدف وضع این هست که این لفظ من بتواند معنایی را به ذهن مخاطب انتقال دهد، وقتی من اصلا معنایی از این لفظ اراده نکردم، این هدف وضع نیست. این که شهید صدر اینها را دلالت استعمالیه گرفته و امثال اینها به نظرم می‌رسد اینجور نیست.

**شاگرد:** یعنی اینها استعمال نیست؟

**استاد:** پدیده‌اش، یعنی چیزی ناشی از وضع نیست، این استعمال ناشی از هدف وضع نیست، بحث این است. لفظ استعمال بحث سر اسم‌گذاری که نیست، بحث سر این که

**شاگرد:** ثمره‌اش که هست، این که می‌بیند هدف و ثمره، ثمره‌اش که

**استاد:** باشد حالا خیلی مهم نیست، خیلی مهم نیست که این، یعنی ما بحث سر این هست که ما وضع برای تحقق چه چیزی ایجاد شده؟ وضع برای این هست که این الفاظ معانی را به ذهن مخاطب منتقل کنند، این وضع است، این هدف وضع است. و جایی که هیچ معنایی را قرار نیست به ذهن مخاطب منتقل کنند این اصلا پدیده‌ای نیست که ناشی از وضع باشد، این یک مرحله. ما آن چیزی که ایشان دلالت تفهیمیه قرار دادیم ما آن را اصلا دلالت استعمالیه می‌دانیم، دلالت استعمالیه، ولی یک دلالت تفهیمیه دیگری می‌خواهیم بگوییم وجود دارد. توضیح ذلک این که گاهی اوقات قسمتی از لفظ ما، قسمتی از کلمه‌ای که ما داریم خودش معنایی ازش افاده می‌شود. حالا من برای این که این مطلب، یک مثال را بزنم تا بعد بحث را بعدا تکمیل می‌کنم. ببینید یک صنعتی در ادبیات داریم به نام صنعت زشت و زیبا، آن این است، صنعت زشت و زیبا این هست که گوینده از الفاظش ابتداءً یک معنایی را به ذهن مخاطب اخطار می‌دهد بعد با ضمیمه کردن چیزهای دیگر آن معنا را از ذهن مخاطب پاک می‌کند، خب انواع و اقسام دارد، بعضی‌هایش هم خیلی رکیک است، ولی حالا یک چیزی که خیلی رکیک نیستش را به کار ببرم این می‌گوید ای فضل تو خر فضل تو خر فضل تو خروار، مثلا، این فضل تو خر، این خر بودن مخاطب را می‌خواهد به ذهن مخاطب القاء کند ولی با اضافه کردن وار می‌گوید من خر را در معنای خر به کار نبردم، خر جزئی از مجموعۀ خروار هست، بنابراین استعمال درش یک نوع قالب بودن لفظ برای معنا شرط است، این استعمال یعنی این لفظ را من قالب این معنا قرار می‌دهم. و اگر هم مخاطب به من بگوید که به من توهین کردی می‌گوید نه من گفتم فضل تو خروار است.

**شاگرد:** خروارش به معنای خر مانند نیست؟

**استاد:** نه، نه حالا آنش

**شاگرد:** یک صفت دیگر است

**استاد:** گاهی اوقات هم، حالا اینها این را به دلالتی که لفظ بر آن معنا کرده، گاهی اوقات خود متکلم به آن دلالت واقف است، لفظ را اصلا به این هدف که آن دلالت خاص تحقق پیدا کند به کار برده، مثلا فرض کنید مواردی که، لفظی که به کار رفته لفظ رکیکی است جزئی از کلام و متکلم هم توجه به این رکاکت دارد، اصلا به خاطر این می‌آورد که آن لفظ رکیک را به ذهن مخاطب منتقل کند. گاهی اوقات هم ممکن است متکلم توجه نداشته باشد ولی بالأخره لفظش لفظ رکیکی از آب در آمده، این است که مثلا در یک روایتی هست که امام مجتبی هست ظاهرا، امام مجتبی از حمام که خارج می‌شوند یک کسی می‌آید تاب استحمامک، کلمۀ اس به معنای ماتحت است، و واژه‌ای هست که به هر حال زننده، آن غرضش این نبوده که آن لفظ را به مخاطب انتقال بدهد ولی واژه‌ای به کار برده که این واژه این معنا را به ذهن مخاطبین انتقال می‌داده که امام می‌فرمایند مناسب نبود این لفظ را به کار می‌بردی، این یک نوع نابلدی هست، نا آشنایی به ادبیات هست که این واژه جایش اینجا نیست و اینجوری است. بنابراین ما چه دلالت را، دلالت تابع قصد متکلم بگیریم، چه دلالت را انفهام معنا از لفظ بگیریم گاهی اوقات تفهیم‌هایی صورت می‌گیرد، یا انفهام‌هایی صورت می‌گیرد ولی آن تفهیم‌ها و انفهام‌ها از مقولۀ استعمال نیست.

**شاگرد:** مقصود مستعمِل نبوده.

**استاد:** یعنی لفظ را قالب قرار نمی‌دهد، می‌خواهم عرض بکنم ما در استعمال، استعمال یک پدیده‌ای هست در کنارش پدیده‌های دیگری هم شکل می‌گیرد. این پدیده‌های دیگری که در کنار او شکل می‌گیرد همۀ اینها استعمال نیست. حالا یک مثال دیگر این را می‌زنم توضیح چیزش را فردا عرض می‌کنم. گفته بود یک بنده خدایی در مورد سادات زواره شعری گفته، می‌گوید سادات مکرم زواره لطف همگی مزید بادا/ اولاد حسین اگر شمایید حق با طرف یزد بادا. بعد می‌گوید توهین نکردم، طرف یزید یعنی امام حسین دیگر، طرف یعنی طرف یزید. طرف یزید حق با طرف یزید است دیگر یعنی امام حسین. خب این باز هم یک چیزی هست، یعنی ما گاهی اوقات یک ترکیب قالب دو تا می‌تواند باشد. این که قالب کدام یکی از این دو تا معنا باشد بستگی به قصد متکلم دارد. متکلم قصد می‌کند که این باشد یا او باشد، و می‌تواند بگوید من این را قصد کردم، آن را قصد نکردم، ولو قصد تفهیمش هم دارد، اصلا این جمله را دقت کنید، این قصد می‌گوید من این لفظ را قالب این معنا ولو این هر دو معنا را می‌تواند افهام کند. قصد افهام ارادۀ استعمالی یک چیزی تنگ‌تر از ارادۀ تفهیمیه است، حالا اینها، یعنی ما در واقع این نکته را فقط بگویم و بحث را فردا ادامه بدهم، ما در یک چیزهای زیادی در حواشی استعمال داریم، بعضی چیزها در عرض استعمال، بعضی چیزها در طول استعمال، همۀ اینها، احیانا بعضی از اینها تفهیم هم می‌شوند، بعضی چیزها هم انفهام هم صورت می‌گیرد، همۀ اینها استعمال نیست، استعمال یک قسم خاصی از اینهاست، توضیح دیگر فردا ان شاء الله.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان